



مواجهه قرآن با فرهنگ جاهلی

جواد آسه
کارشناس ارشد تفسیر و علوم قرآن

چکیده

قرآن به بخش وسیعی از ویژگی‌ها و مؤلفه‌های فرهنگ جاهلی - به گونه‌ای مستقیم و غیر مستقیم - پرداخته است. در این مقاله، مواجهه قرآن را با فرهنگ جاهلی در موضوعاتی چون: خدا؛ بت؛ زن؛ حج؛ دختر؛ و فرزند بررسی کرده‌ایم و این نتیجه حاصل شد که مواجهه قرآن کریم با فرهنگ جاهلی مواجهه‌ای اصلاحی بوده و خداوند در بیان احکام و معارف مصلحت اندیشی کرده است. کلیدواژه‌ها: مواجهه، فرهنگ، جاهلیت، فرهنگ جاهلی، قرآن، مصلحت اندیشی.

مقدمه

عصری که در آن به سر می‌بریم، عصر تکنولوژی، سرعت و اطلاعات و این جهان پهناور، دهکده جهانی نامیده شده است. بشر در امور مادی، به بالاترین سطح رفاه و آسایش دست یافته اما با کمال تأسف، در امور معنوی، چون اخلاق و فرهنگ دچار افت بسیار شدید و نگران کننده‌ای گشته که مصادیق آن را در سطح جامعه جهانی و جامعه خودمان به روشنی مشاهده می‌کنیم. کافی است سری به حوادث روزنامه‌ها بزنیم، تا بخشی

از آنچه که بر ملا گشته و قابل انعکاس بوده را ببینیم .

بشر امروز که خویش را متمدن می‌انگارد، در اخلاق و فرهنگ، خواسته یا ناخواسته، به تدریج به اخلاق و فرهنگ جاهلی روی آورده است. قرآن بخش وسیعی از فرهنگ جاهلی را به تصویر کشیده، مورد ارزیابی و بررسی قرار داده و راهکارهایی جهت زدودن اشتباهات به دست داده است .

ما در این نوشتار، نخست دو واژه «فرهنگ» و «جاهلیت» را معنا می‌کنیم سپس به چند وچون مواجهه قرآن با فرهنگ جاهلی در موضوعاتی چون: خدا؛ بت؛ زن؛ حج؛ دختر؛ و فرزند می‌پردازیم. این که آیا مواجهه قرآن با فرهنگ جاهلی، مواجهه‌ای بنیان‌کن بوده یا اصلاحی و از نوع تعاطی فرهنگی؟ و آیا قرآن در بیان احکام و معارف مصلحت‌اندیشی^۱ نموده؟

تعریف فرهنگ

فرهنگ، واژه‌ای است مرکب از: فر (پیشوند) + هنگ از ریشهٔ تنگ اوستایی به معنای کشیدن...^۲ و «ادب، تربیت، دانش، علم، معرفت، مجموعهٔ آداب و رسوم، کتابی که شامل لغات یک یا چند زبان و شرح آنهاست، کاریز آب».^۳

اما در اصطلاح، تعاریف مختلفی از آن شده^۴، که ما در اینجا به آن عناصر و ارکانی که در این تعریف‌ها بیشتر مورد تأکید و توجه قرار گرفته اشاره کرده، آن تعریفی را که دارای عناصر و ارکان زیادتری باشد، به علت جامعیت و فراگیر بودن بر خواهیم گزید .

عناصر و ارکانی که در تعریف‌های مختلف از فرهنگ آورده شده، عبارتند از:

۱. باورها و اعتقادات یک گروه و یا مجموعه‌ای انسانی ۲. ارزش‌ها ۳. الگوهای رفتاری ویژه گروه‌ها و جوامع انسانی ۴. باورها، ارزش‌ها و الگوها و شیوه‌های رفتاری ویژهٔ برخاسته از باورها و ارزش‌ها . در دستهٔ چهارم بر عناصر و ارکان بیشتری تأکید شده، بنابراین در تعریف فرهنگ می‌گوییم: باورها، ارزش‌ها، الگوها و شیوه‌های برخاسته از باورها و ارزش‌ها .^۵

جاهلیت و معنای آن

کلمه جاهلیت را نخستین بار، قرآن به کار برده و چهار بار تکرار شده است.^۶ این کلمه به دوران قبل از بعثت اشاره دارد. اما محدوده آن در قرآن مشخص نشده است. بین دانشمندان اسلامی در مورد آغاز و پایان دوران جاهلیت، اختلاف وجود دارد. برخی آن را فاصله میان نوح و ادریس، و برخی میان آدم و نوح و گروهی زمان میان حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع) دانسته اند. جمعی نیز جاهلیت را عصر حضرت عیسی (ع) تا حضرت محمد (ص) پنداشته اند. به هر صورت پایان این زمان را گاه ظهور حضرت محمد (ص) و گاه فتح مکه گفته اند.^۷

برای جاهلیت معانی بسیاری گفته شده، که بعضی از آن را علمای لغت و بعضی دیگر را دانشمندان اسلامی به دست داده اند. طریحی و ابن منظور^۹ در این معنای جاهلیت هم داستانند: جهالت نسبت به خدای سبحان، رسول و شریعت های آسمانی و تفاخر به آباء و اجداد، و کبر و غرور. اما دانشمندان اسلامی جاهلیت را به معنای ذیل گرفته اند:

۱. جاهلیت از جهل است؛ پس در مقابل علم و دانش است.
 ۲. جاهلیت از جهل به معنای بی سوادی نیست بلکه به معنای سفاهت، حماقت، حقارت و خشم و تسلیم ناپذیری در برابر اسلام و احکام آن است.^{۱۰}
- با توجه به مطالب مزبور درباره معنای جاهلیت و موارد (چهار مورد) کاربرد واژه ای جاهلیت در قرآن؛ معنای جاهلیت عبارت است از: «جهالت نسبت به خدای سبحان، رسول و شریعت های آسمانی و تفاخر به آباء و اجداد، کبر و غرور و سفاهت».

مواجهه قرآن با فرهنگ جاهلی

در این قسمت، به چند و چون مواجهه قرآن با فرهنگ جاهلی در موضوعاتی چون: خدا؛ بت؛ زن؛ حج؛ دختر؛ و فرزند می پردازیم.

۱. خدا

می دانیم که بت پرستان به خداوند اعتقاد داشتند؛ اما در حد ربوبیت تکوینی. آنان در پاسخ به این پرسش که چرا بت می پرستند می گفتند:

«... مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (زمر، ۳/۳۹)؛ ما آن‌ها را جز برای این که ما را

هر چه بیشتر به خداوند نزدیک گردانند، نمی پرستیم. ۱۱

الف) سهم نهادن برای خداوند و بتان از زراعت و چارپایان

اعراب بت پرست جاهلی برای خداوند از زراعت و چارپایانی که خود او آفریده است بهره‌ای در نظر می گرفتند. به این صورت که محصولات کشاورزی و دامی خود را به شیوه‌ای مخصوص پیش از به حاصل آمدن آن بین خدا و بتان تقسیم می کردند. و از آن چه برای خداوند بود اگر خوب و خوشایند بود، به سهم بتان می افزودند و می گفتند: خداوند بی نیاز است و هرگز به عکس آن عمل نمی کردند.

اگر سهمی که برای بتان در نظر می گرفتند با سهم خداوند مخلوط می شد، آن را به بتان بر می گرداندند، اما اگر عکس آن اتفاق می افتاد، صرف نظمی کردند. همچنین اگر سهم بتان از بین می رفت، از سهم خداوند، جای گزین می کردند؛ اما به عکس آن تن در نمی دادند. از سهم خداوند، برای بتان هزینه می کردند؛ ولی به سهم بتان دست نمی زدند. استفاده از آنچه که برای بت‌های خویش پیشکش می کردند؛ جز بر خادمان مرد بتکده بر دیگران ممنوع بود. ۱۲

وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (انعام، ۶/۱۳۶) وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ... (انعام، ۶/۱۳۸) کلمه (بزعمهم) در آیه مزبور (فقالوا هذا لله بزعمهم) نوعی از تنزیه را القاء می کند. همانند آیه: «و قالوا اتخذ الرحمن ولدا سبحانه» (انبیاء، ۲۱/۲۶).

زعم، در لغت عرب به معنای اعتقاد است؛ اما غالباً در اعتقادات غیر واقع به کار می رود. بنابراین این اعتقاد آنان در مورد خداوند، پندار و صرف ادعا بوده است. ۱۳

ب) فرشتگان دختران خدا

در قرآن کریم کرارا به این عمل و اعتقاد ناپسند مشرکان اشاره شده است؛ که فرشتگان را اولاد مادینه، و ثانیاً دختران خداوند می انگاشتند: «أَلْكُمْ الذَّكْرَ وَ لَه الْأُنْثَى» (نجم، ۵۳/۲۱)؛ آیا [به خیالتان] برای شما پسر است و برای او دختر؟

در نفی و تخطئه این اعتقاد، آیات عدیده ای آمده است. ۱۴

۲. بت

الف) سهم نهادن برای خداوند و بتان از زراعت و چارپایان این عنوان را ذیل نخستین عنوان (خدا) توضیح دادیم.

ب) پرستش بتان جهت تقرب به خداوند

همان طور که در ذیل عنوان «خدا» توضیح دادیم، بت پرستان به خداوند معتقد بودند؛ اما در حد ربوبیت تکوینی؛ در ربوبیت تشریحی، خداوند دخالتی ندارد؛ و آن را به خدایان دیگر واگذار کرده است.

بت پرستان بر این اعتقاد بودند که، شأن خداوند بزرگ تر و والاتر از آن است که تحت ادراکات انسانی (عقل، وهم و حس) درآید. بنابراین برای تقرب به او باید از مخلوقاتش که تدبیر امور عالم به آنان واگذار گردیده و ارباب نامیده می شدند، کمک گرفت. همانند فرشتگان، جن و قدیسین بشر و اینانند که ارباب و خداوندان حقیقی اند؛ و بتان تمثال هایی از آنان هستند: «والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا ليقربونا إلى الله زلفی...» (زمر، ۳/۳۹). مراد از «اولیاء» در آیه مزبور ارباب است؛ یعنی رتق و فتق امور و جلب منفعت و دفع ضرر به دست بتان و رب بتان است. زیرا تقرب به رب الارباب (= خداوند) از راه آنان امکان پذیر خواهد بود. ۱۵

ج) میانجی نزد خداوند

پاسخ دیگر بت پرستان به این پرسش که چرا بت پرستش می کنند؟ این بود که آن‌ها میانجی های / شفیعان / شفاعت گران ما نزد خداوند هستند:

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» (یونس، ۱۸/۱۰)؛ و به جای خدا، چیزهایی را می پرستند که نه به آنان زیان می رساند و نه به آنان سود می دهد. و می گویند: «اینها نزد خدا شفاعتگران ما هستند.

علامه (ره) در تفسیر آیه مزبور می گوید:

بت پرستان بر این عقیده بودند که با پرستش بتان به ارباب بتان و از طریق آنها به رب الارباب (=خداوند) تقرب می جویند. آنان می گفتند: با وجود آلودگی های مادی و پلیدی های گناهان در ما، و طهارت ساحت خداوند و منزّه بودن او هیچ تناسبی میان ما و خداوند وجود ندارد. بنابراین برای ما راهی به رب الارباب وجود

ندارد؛ پس ما باید به محبوب ترین مخلوقاتش یعنی ارباب بتان که تدبیر خلق به آنان واگذار شده، تقرب بجوییم؛ و راه تقرب به ارباب بتان، تقرب به بتان است؛ و بتان را می پرستیم تا نزد خداوند میانجی ما گردیده، جلب منفعت و دفع ضرر از ما کنند. آنان در حقیقت بتان را می پرستیدند، و شفاعت کار ارباب بتان بود. چه بسا شفاعت به بتان هم نسبت داده می شد. در آیه مزبور به جای کلمه «أصنام»، جمله «ما لا یضرهم و لا ینفعهم» به کار رفته، تا اشاره ای باشد به خاستگاه خطایشان، و آن این که سعی شان در صورتی موفق خواهد بود، که بتان توان ضرر و نفع رساندن و درک عبادت و تقرب مردم را داشته باشند؛ تا از عملکرد آنان خشنود گردیده، در صورت پذیرش شفاعتشان از جانب خداوند، خود بتان یا اربابانشان شفیع آنان شوند. حال آن که بتان اجسام بیجانی هستند، که چیزی نمی فهمند، و ضرر و نفعی نمی رسانند».^{۱۶}

د) قربانی کردن فرزندان پای بتان جهت تقرب به آنها

بتان نزد بت پرستان از قدر و منزلت فراوانی برخوردار بودند، و محبوب دل و جان آنان. و می توان گفت: آنان تمام هستی شان را، در وجود بتان می دیدند؛ و این، توجیه گر و زینت دهنده اعمال ضد انسانی آنان بود. یکی از آنها قربانی فرزندان در پای بتان بود: «وَ كَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ» (انعام، ۶/۱۳۷)؛ و این گونه برای بسیاری از مشرکان، بتانشان کشتن فرزندانشان را آراستند، تا هلاکشان کنند و دینشان را بر آنان مشتبه سازند.

به امید آن که دل آنها را به دست آورند. اما این عملکرد، به علت کفران نعمت و ستم به خلق خدا، به هلاکتشان انجامید؛ و دین بر آنها مشتبه گشت یعنی دین باطل را به جای دین حق برگزیدند.

علامه (ره)، فرزند کشی در آیه ۱۳۷ سوره مبارکه انعام را غیر از دختر کشی (=زنده به گور کردن دختران) می داند؛ زیرا در آیه، کلمه «اولاد» آمده، نه «بنات» و اولاد، هم شامل دختران می گردد و هم پسران.^{۱۷}

اما شیخ طوسی (ره)^{۱۸}، مرحوم طبرسی^{۱۹} و فخر رازی^{۲۰} مراد از «قتل اولاد» را خاص دختران زنده به گور شده می دانند. زمخشری نیز یکی از مصادیق «قتل اولاد» را دختران

زنده به گور شده می‌داند. ۲۱

قرآن این عمل جاهلی را سفیهانه و جاهلانه و عاملان این کار بسیار زشت را سخت زیان کار و گمراه می‌داند. انسان باید خردمندانه و عالمانه دست به کاری بزند، نه این که بی‌گدار به آب بزند: «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ» (انعام، ۱۴۰/۶)؛ کسانی که از روی بیخردی و نادانی، فرزندان خود را کشته‌اند، و آنچه را خدا روزیشان کرده بود - از راه افترا به خدا - حرام شمرده‌اند، سخت زیان کردند. آنان به راستی گمراه شده، و هدایت نیافته‌اند.

۳. زن

الف) تبعیض میان زن و مرد

یکی از تبعیض‌ها، این بود که اگر یکی از چهارپایان (بحیره‌ها و سائبه‌ها) که از آن بت‌ها بودند بچه‌ای در شکم داشت اگر زنده به دنیا می‌آمد ویژه مردان بود، و بر زنان حرام. آنان این تبعیض و تحقیر را تا به آنجا رساندند، که حتی اگر بچه مرده به دنیا می‌آمد باز هم خاص زنان نمی‌شد، بلکه مردان و زنان را به طور مساوی در آن شریک می‌کردند. ۲۲ خداوند این تبعیض را ناروا دانسته، می‌فرماید:

«وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِدُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ مِيتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصَفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ» (انعام، ۱۳۹/۶)؛ و گفتند: «آنچه در شکم این دام‌هاست اختصاص به مردان ما دارد و بر همسران ما حرام شده است، و اگر [آن جنین] مرده باشد، همه آنان [از زن و مرد] در آن شریکند. به زودی [خدا] توصیف آنان را سزا خواهد داد، زیرا او حکیم داناست.

مراد از «وصف» درآیه، احکام ادعایی شان بوده که به خداوند می‌بستند.

قرآن بارها با بیان‌های مختلف مردان را به رعایت حقوق زنان فرا خوانده است و هیچ‌گونه تبعیض و تحقیری را نسبت به زنان بر نمی‌تابد؛ و به حقوق آنان به عنوان مادر و همسر توجه شایانی مبذول داشته است.

«وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا» (نساء، ۳۴/۴)؛ و زنانی را که از نافرمانی

آنان بیم دارید [نخست] پندشان دهید و [بعد] در خوابگاهها از ایشان دوری کنید و [اگر
تاثیر نکرد] آنان را بزیند پس اگر شما را اطاعت کردند [دیگر] بر آنها هیچ راهی [برای
سرزنش] مجوید، که خدا والای بزرگ است.

آیه مزبور به نشوز همسران اشاره می کند، که اگر همسری حقوق مشروع شوهرش را
بی هیچ عذری زیر پا بگذارد، شوهرش ابتدا باید او را پند دهد در صورت عدم تأثیر و
لجاجت از خوابگاهش دوری کند، اگر این هم فایده ای نبخشید او را به آهستگی و به
قصد تأدیب بزند، اگر باز هم به حقوق شوهرش تن در نداد، شوهر نباید با او برخورد
شدید بکند؛ و بغی و ستم را پیشه خود کند. آیه شریفه به شوهران، حتی آنجا که ابتدایی ترین
و ضروری ترین حقوق شان توسط همسران شان رعایت نگردد، اجازه خشونت علیه آنان را
نمی دهد.

ب) طرد زن حایض

یهود و برخی از عربهای ساکن در مدینه و اطراف آن هم به علت معاشرت با یهودیها
گاهی آداب آنان در ایشان هم سرایت کرده بود؛ وقتی زمان بی نمازی (=حیض) زن فرا
می رسید، بر او سخت می گرفتند و با او هم غذا و حتی هم خانه نمی شدند. در اسلام این
سخت گیری های غیر عادی ملغی شد. ۲۳

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أذى فَأَعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ
حَتَّى يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ
الْمُتَّطَهِّرِينَ» (بقره، ۲/۲۲۲)؛ از تو در باره عادت ماهانه [زنان] می پرسند، بگو: «آن، رنجی
است. پس هنگام عادت ماهانه، از [آمیزش با] زنان کناره گیری کنید، و به آنان نزدیک
نشوید تا پاک شوند. پس چون پاک شدند، از همان جا که خدا به شما فرمان داده است، با
آنان آمیزش کنید. خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست می دارد.

ج) جزئی از ترکه قرار گرفتن

وقتی مردی می مرد، زنش جزئی از ترکه اش قرار می گرفت؛ و هر کس که پارچه ای بر
سر او می انداخت، (در صورتی که مادرش نمی بود) او را به ارث می برد. اگر می خواست
می توانست بدون مهریه (چون او را به ارث برده) با او ازدواج کند؛ و اگر علاقه ای به این

کار نداشت او را شوهر می داد؛ تا از مهریه اش استفاده کند. همچنین مختار بود او را به اجبار نگه دارد؛ و از شوهر کردنش جلوگیری و حبسش کند، تا مرگش فرا برسد؛ و اگر مال و منال داشت به ارث برسد. ۲۴

(د) باز پس گرفتن مهریه

قرآن به دو شیوه جاهلی از باز پس گرفتن مهریه توسط شوهران اشاره می کند:

۱. مرد از هر راه ممکن زن را تحت فشار قرار می داد؛ و بر او سخت می گرفت، تا زن مجبور به درخواست طلاق از مرد گردد و مرد هم طلاق را مبتنی بر باز پس گرفتن مهریه می نمود. قرآن سخت گیری بر زن را با این قصد بر مرد حرام کرده؛ مگر آن که زن مرتکب زشتکاری آشکار (زنا) گردد. فقط در این مورد مجاز است زن را زیر فشار قرار دهد، تا سرانجام به طلاق خلع بینجامد. ۲۵

۲. اگر مردی می خواست همسری جایگزین همسری که داشت بکند، مهریه را از او (زن طلاق داده شده) باز پس می گرفت. قرآن در تخطئه این عمل می فرماید: «أَتَاخِذُونَ بَهْتَانًا وَ إِثْمًا مِیْنًا» (نساء، ۲۰/۴)؛ آیا می خواهید آن [مال] را به بهتان و گناه آشکار بگیرید؟ «وَ كَيْفَ تَأْخِذُونَهُ وَ قَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا» (نساء، ۴/۲۱)؛ و چگونه آن [مهر] را می ستانید با آن که از یکدیگر کام گرفته اید، و آنان از شما پیمانی استوار گرفته اند؟

علامه (ره) در تفسیر آیه دوم به راز تعجبی آغاز شدن آن پرداخته می گوید:

از آنجا که باز پس گرفتن مهریه، بدون رضایت زن بغی و ظلم است؛ و مورد در آنجایی است که اتصال و اتحادی بوده، تعجب رواست. چون این شوهر با زنی که طلاقش داده به وسیله ازدواج و نزدیکی و وصلتی که با هم داشتند، مثل شخص واحد شده بودند و واقعا جای تعجب است، که کسی خودش را بیازارد.

علامه در تفسیر بخش پایانی آیه مزبور «وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا» چنین می نگارد: ظاهرش این است که مراد از میثاق غلیظ، همان علقه ای است که عقد ازدواج و امثال آن در بین آن دو محکم کرده بود و از لوازم این میثاق مسأله مهریه بود، که در هنگام عقد معین می شود. ۲۶

ه) ازدواج با همسر پدر

وقتی پدری می‌مرد، فرزندان می‌توانستند با زن پدرشان (اگر نامادریشان بود) ازدواج کنند. ۲۷. قرآن این عمل رازش کاری و (مایه) دشمنی، و بدراهی می‌داند. «انه كان فاحشة و مقتا و ساء سبيلا» (نساء، ۴/۲۲) فخر رازی در تفسیر آیه مزبور می‌گوید:

قبیح سه مرحله دارد: ۱. قبیح در عقول ۲. قبیح در شرایع ۳. قبیح در عادات. (انه كان فاحشة) به قبیح عقلی، (و مقتا) به قبیح شرعی، (وساء سبيلا) به قبیح در عرف و عادت اشارت دارد؛ و جمع شدن هر سه مرحله قبیح در این آیه، نشان از بدترین نوع قبیح دارد.

و) بلا تکلیف گذاردن

زن پس از طلاق، وقتی عده‌اش به روزهای پایانی نزدیک می‌شد، شوهرش به او رجوع میکرد؛ اما دوباره طلاقش می‌داد؛ و این را به قصد آزار و بلا تکلیف گذاردنش بارها انجام می‌داد. ۲۸. قرآن می‌فرماید: مرد پس از دوبار طلاق دادن همسرش، دو راه در پیش خواهد داشت:

۱. در عده به قصد نیکی نه ستم رجوع نماید: «فإمساك بمعروف» (بقره، ۲/۲۲۹) «و لا تمسكوهن ضرارا لتعتدوا» (بقره، ۲/۲۳۱)؛

۲. بگذارد عده بگذرد و به نیکی - و با ادای حقوق شرعی زن - از او جدا شود: «أو تسريحاً بإحسان» (بقره، ۲/۲۲۹). پس از طلاق سوم نه رجوعی است و نه عقدی؛ که در آیه ۲۳۰ از سوره بقره به احکام آن اشاره شده.

(ز) بازداشتن از ازدواج با شوهران قبلی پس از پایان عده

اگر شوهر پس از انقضای عده همسرش به او رجوع می‌کرد، اولیا و بزرگ‌ترهای زن مطلقه، از سر خشم و لجاجت، زن را از ازدواج با شوهر قبلیش باز داشته، مانع تراشی می‌کردند. ۲۹. قرآن می‌فرماید:

«وإذا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَرْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (بقره، ۲/۲۳۲)؛ و چون زنان را طلاق گفتید، و عده خود را به پایان رساندند، آنان را از ازدواج با همسران [سابق] خود، چنانچه بخوبی با یکدیگر تراضی

نمایند، جلوگیری نکنید. هر کس از شما به خدا و روز بازپسین ایمان دارد، به این [دستورها] پند داده میشود. [مراعات] این امر برای شما پربرکت تر و پاکیزه تر است، و خدا می داند و شما نمی دانید».

علامه در تفسیر این آیه می نویسد:

علت پر برکت تر و پاکیزه تر بودن ازدواج مجدد زن مطلقه با شوهران سابق، این است که: این رجوع، پیوستن پس از گسستن، و التیام بعد از جدائی است، و موجب تقویت غریزه یگانه جویی شده، با تقویت آن همه فضائل دینی رشد می کند. بعلاوه خوی عفت و حیاء در زنان پرورش یافته، به واسطه آن، پاکی و پاکدامنی آنان محفوظ می ماند. همچنین مانع از تعلق قلبی زنان به مردان بیگانه می گردد. ۳۰

طلاق

الف) ایلاء

فخر رازی می گوید:

روایت کرده اند: ایلاء در جاهلیت طلاق بوده. سعید بن مسیب گوید: مرد، زن خود را نمی خواست و دوست هم نداشت که دیگری با او ازدواج کند، پس سوگند می خورد که با او نزدیکی نکند، و بدین طریق او را رها می کرد بی آنکه بیوه یا شوهر دار باشد، و غرض از آن زیان رسانیدن به زن بود، آن گاه مسلمانان نیز این را انجام می دادند، پس خدای تعالی این (شیوه) را زایل ساخت، و برای شوهر مدتی مهلت داد تا فکر و تأمل کند، تا اگر رای در آن بندد که این زیان رسانیدن را رها کند انجامش دهد، و اگر مصلحت چنان بیند که از زن جدائی گزیند جدا شود. «لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُ فَإِنَّ اللَّهَ عَفْوٌ رَحِيمٌ» (بقره، ۲/۲۲۶)؛ برای کسانی که به ترک همخوابگی با زنان خود، سوگند می خورند [ایلاء]، چهار ماه انتظار [و مهلت] است، پس اگر [به آشتی] باز آمدند، خداوند آمرزنده مهربان است.

در این نوع طلاق مرد سوگند یاد می کرد که مطلقاً یا برای مدت چهار ماه جماع با همسرش را ترک گوید.

ب)ظهار

ظهار نیز همانند ایلاء یکی دیگر از طلاقهای عصر جاهلیت است. ۳۲ در این طلاق مرد پشت همسرش را به پشت مادر یا یکی از محارمش اعم از نسبی یا سببی یا رضاعی تشبیه می کند پس از آن مرد با قصد و نیت صیغه زهار را اظهار کرد بدون آن که خللی به نکاح آنان وارد شود آن زن و واقعه با او بر مرد حرام می گردد. باظهار طلاق تحقق نمی یابد. اسلامظهار را تحریم، و فقط موکول به ادای کفاره ساخته است. (مجادله/ ۲-۴).

۴- حج

الف) از پس و پشت خانه یا خیمه وارد شدن

اعراب جاهلی چون برای حج یا عمره، احرام می گرفتند به هنگام بازگشت به خانه یا خیمه خود برای احترام به خانه خدا، از در وارد نمی شدند، و به هر نحو که بود از پس و پشت خانه یا خیمه وارد می شدند این رسم بر خلاف بسیاری از آداب حج، به امضا و تصویب شارع اسلام نرسیده بلکه از آن نهی شده است. ۳۳

ب) عدم خروج از حرم

یکی از اعمال حج وقوف در عرفات است. اکثر مفسران گفته اند: قریش و هم سوگندان آنان (=حُمس) از حرم خارج نمی شدند و به عرفات و از مزدلفه جلوتر نمی رفتند. آنان به چند دلیل احتجاج می کردند:

۱. حرم از غیر آن شریف تر است پس وقوف در آن سزاوارتر باشد.

۲. آنان خود را اهل الله و از مردم برتر می شمردند و از این روی حرم خدا را رها نمی کردند.

۳. اگر هم مسلم می دانستند که موقف همان در عرفات است نه حرم، این فکر را موهم نقصی در حرم می دانستند، این نقص هم به آنان بر می گشت، و برای این کار بود که حُمس ۳۴ جز در مزدلفه وقوف نمی کردند. خدای متعال آیه ۱۹۹ سوره مبارکه بقره را نازل فرمود و به آنان دستور داد که در عرفات وقوف کنند. ۳۵

ج) افتخار به مفاخر پدران پس از اتمام حج
 عده ای پس از پایان مناسک حج، در کنار کعبه گرد هم می آمدند و به یادکرد پدران و بیان مفاخر آنان، مباحثات می کردند. ۳۶ خداوند می فرماید: به جای این یادکردها و مفاخرت ها مرا یاد کنید چه خانه، خانه من و نعمت، نعمت من است. و به نعمت و تمکین من شما و پدرانتان متمکن شدید. پس باید شکر و ذکر من کنید، نه ذکر پدران. به این هم قناعت مکنید که آنچنان که پدرانتان را یاد می کنید مرا یاد کنید، بلکه بیشتر و بهتر و به همت و عنایت سخت تر یاد کنید. ۳۷ (بقره، ۲/۲۰۰)

هـ- زنده به گور کردن دختران

عنوان مزبور یکی دیگر از عادات شوم جاهلیت است؛ به علت ترس از فقر و ناداری ۳۸، و ننگ و حمیت جاهلی. آنان دختر را مایه ننگ می دانستند، که ممکن است کسی به خواستگاری او نیاید. در دو آیه ۵۸ و ۵۹ سوره نحل و ۹ تکویر به این عادت جاهلی تصریح شده است. ۳۹

۶- فرزند کشی

از آنجا که اعراب در سرزمینی می زیستند که بسیار دچار قحطی می شده، به محض دیدن نشانه های قحطی، برای دچار نشدن به فقر و فلاکت، و حفظ آبرو و عزت و احترام؛ فرزندان خود را می کشتند. ۴۰

قرآن در دو آیه «ولا تقتلوا اولادکم من اِملاق نحن نرزقکم و اِیاهم» (انعام، ۱۵۱/۶)؛ «و لا تقتلوا اولادکم خیسة اِملاق نحن نرزقهم و اِیاکم» (اسراء، ۳۱/۱۷) به این عمل سنگدلانه جاهلی پرداخته، آن را به شدت محکوم می کند.

علامه در تفسیر آیه دوم (اسراء/ ۳۱) می گوید: در این آیه از قتل اولاد از ترس ناداری و حاجت، شدیدانه نهی شده؛ و علت نهی، فرموده خداوند است: «نحن نرزقهم و اِیاکم...» روزی فرزندانتان به دست شما نیست؛ تا به هنگام فقر و تنگدستی، دیگر نتوانید روزی آنان را بدهید.

زمخشری بر آن است که مقصود از قتل اولاد در آیات مزبور، همان زنده به گور شدن دختران (وَأَدِّبْنَاهُنَّ) است که در عرب مرسوم بوده. ۴۱

فخر رازی قتل اولاد در آیه ۳۱ سوره اسراء را، اعم از پسر و دختر (حتی قتل دختر در این آیه را از مصادیق زنده به گور شدن هم نمی داند). تفسیر می کند زیرا موجب برای رحمت و شفقت، فرزند بودن است؛ که این معنی در هر دوی آنان مشترک است. اما در ذیل آیه ۱۵۱ از سوره انعام، قتل اولاد را، خاص وأد البنات می داند.^{۴۲}

اما علامه طباطبایی این نظرگاه را نمی پذیرد؛ و در نقد آن می گوید:

وأد البنات عنوان مستقلى است که در آیات مستقل دیگری مطرح شده. «وإذا الموءودة سئلت» (تکویر، ۹/۸۱)، «أيمسكه على هون أم يدسه في التراب» (نحل، ۱۶/۵۹)، همچنین دلیلی وجود ندارد که کلمه «هون»، در آیه «أيمسكه على هون...» را بر بیم از فقر و فاقه حمل کنیم.

بنابراین از مطالب مزبور این نتیجه حاصل می شود که اعراب غیر از مسأله دخترکشی (وأد البنات) سنت دیگری هم داشتند که به گمان خود با آن عمل بتوانند هون و خواری را از خود دور کنند.^{۴۳}

نتیجه

مواجهه قرآن با فرهنگ جاهلی در موضوعاتی چون: خدا؛ بت؛ زن؛ حج؛ دختر؛ و فرزند؛ بررسی شد و این نتیجه حاصل می گردد که مواجهه قرآن کریم با فرهنگ جاهلی مواجهه ای اصلاحی بوده و خداوند در بیان احکام و معارف مصلحت اندیشی ننموده است.

۱. «براساس این نظریه، خداوند در بیان احکام و معارف مصلحت اندیشی کرده و با آگاهی از موقعیت و شرایط اجتماعی حاکم بر جامعه عرب آن روز، برای اینکه پیامبر (ص) بهتر بتواند احکام متعالی را برای مردم بیان کند، برخی از عقاید و آداب و رسوم نادرست آنان را در قرآن کریم راه داده (ر. ک: بهاء الدین خرمشاهی، بازتاب فرهنگ زمانه در قرآن، بینات، سال دوم، ش ۱، مسلسل ۵، ۹۲-۹۷). و با بنا به مصالحی، برخی مطالب

خلاف واقع را بیان کرده است مثلاً آیات وعید قرآن صرفاً تهدید است تا مردم حدود الهی را مراعات کنند؛ مانند: «ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلْوُهُ . ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ» (الحاقه/۳۱-۳۲) (ر. ک: مصطفی کریمی، علقه معنای متن به مؤلف، فصلنامه حوزه و دانشگاه، سال دهم، ش ۳۹، ۵۶).

۲. علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا (ذیل فرهنگ) ۳. محمد معین، فرهنگ معین (ذیل فرهنگ).

۴. چنگیز پهلوان، فرهنگ شناسی (گفتارهای در زمینه فرهنگ و تمدن) / ۱۱.
۵. محمد تقی مصباح یزدی، تهاجم فرهنگی، ۱۰۲-۱۰۴.
۶. به ترتیب سوره‌ها: (آل عمران/۱۵۴)؛ (مائده/۱۵۰)؛ (احزاب/۳۳)؛ (فتح/۲۶).
۷. آذرتاش آذرنوش، راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان جاهلی / ۱۶.
۸. فخر الدین طریحی، مجمع البحرين، الجزء الخامس / ۳۴۶.
۹. ابن منظور، لسان العرب، ۲ / ۴۰۲.
۱۰. أحمد أمين، فجر الاسلام / ۷۶.
۱۱. در ترجمه آیات از ترجمه آقایان: بهاء الدین خرمشاهی، محمد مهدی فولادوند، و علی موسوی گرمارودی استفاده شده است.
۱۲. تبيان، ۴ / ۲۸۵؛ مجمع البيان، ۳-۴ / ۵۷۱.
۱۳. الميزان، ۷ / ۳۸۲.
۱۴. (اسراء/۴۰)؛ (صافات/۱۴۹-۱۵۰)؛ (نجم/ ۲۷).
۱۵. الميزان، ۱۷ / ۲۴۷.
۱۶. همان، ۱۰ / ۲۷، مجمع البيان، ۵-۶ / ۱۴۸.
۱۷. همان، ۷ / ۳۸۳.
۱۸. تبيان، ۴ / ۲۹۲.
۱۹. مجمع البيان، ۳-۴ / ۵۷۲.
۲۰. تفسير كبير، ۷ / ۲۱۶.
۲۱. كشاف، ۲ / ۶۹.
۲۲. الميزان، ۷، ص ۳۷۴. مجمع البيان، ۳-۴ / ۵۷۵.
۲۳. همان، ۲ / ۲۱۷.
۲۴. همان، ۴ / ۲۷۰. علی بن ابراهیم بن هاشم القمی، تفسير القمی، ۱ / ۱۳۴، مؤسسة دارالکتاب، قم، ج ۳، بی تا.
۲۵. الميزان، ۴ / ۲۷۱؛ العیاشی، تفسير العیاشی، ۱ / ۲۸۸،
- مکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران، بی تا.
۲۶. محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه المیزان، ۴ / ۴۰۸، انتشارات دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، قم، ۱۳۶۳ ش، ۴ / ۴۰۸.
۲۷. تفسير كبير، ۵ / ۱۹ و ۲۶.
۲۸. الميزان، ۳ / ۱۰۴.
۲۹. همان، ۲ / ۲۴۹.
۳۰. ترجمه المیزان، ۲ / ۳۳۷.
۳۱. علی اصغر حلبی، ترجمه تفسير كبير، ۶ / ۲۵۲۹.
۳۲. تفسير كبير، ۱۵ / ۲۵۱.
۳۳. الميزان، ۲ / ۵۷. همچنين: ابوجعفر محمد بن الحسن بن علی طوسی، التبيان، ۲ / ۱۴۲؛ تفسير كبير، ۳ / ۱۳۶.
۳۴. به آنان «خمس» می گفتند زیرا آنان در دین خود سخت [جذبی و متعصب] بودند. ر. ک. ابوالفتوح رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ۳ / ۶۶، همچنين تفسير كبير، ۳ / ۱۹۶.
۳۵. ترجمه تفسير كبير، ۵ / ۲۳۱۴.
۳۶. الميزان، ۲ / ۸۱؛ تفسير كبير، ۳ / ۱۹۹-۲۰۰.
۳۷. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ۲ / ۲۳۲.
۳۸. علامه طباطبائی علت زنده به گور شدن دختران را ترس از فقر و ناداری نمی داند؛ ایشان علت را ننگی می داند که عرب جاهلی در دختران می دیدند. ر. ک: المیزان، ۲۰ / ۳۲۳.
۳۹. الميزان، ۱۲ / ۲۹۵، و ۲۰ / ۳۲۳.
۴۰. همان، ۱۳ / ۸۹.
۴۱. جار الله محمود بن عمر الزمخشري، الكشاف، ۲ / ۶۶۴.
۴۲. تفسير كبير، ۱۰ / ۱۹۸-۱۹۹ و ۷ / ۲۴۵.
۴۳. الميزان، ۱۳ / ۸۹.